

درس سبب و پنجاه و ششم: صوت ۳۷۷

بحث در دوران امر بین متباینین (6)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در علم اجمالی و حرمت مخالفت قطعی و وجوب موافقت قطعی بود. مرحوم شیخ در بحث دوران امر بین الوجوبین یا بین الحرمتین، قائل به حرمت مخالفت قطعی در اینجا شده‌اند.^۱ گرچه در مسئله دوران امر بین الوجوبین در شبهات حکمیه قائل اند به اینکه بعضی به حرمت مخالفت قطعی اعتقادی ندارند. در آنجا ایشان می‌فرمایند که در مسئله شبهات حکمیه بعضی مانند مرحوم صاحب حدائق و محقق خراسانی در کفایه قائل به عدم وجوب مخالفت قطعی شده‌اند؛ و مسئله را دایره مدار اجماع می‌دانند.^۲ چنانچه اجماعی در جایی بر وجوب اتیان منعقد باشد، در آنجا وجوب موافقت قطعی لازم است و اگر اجماعی نباشد، ضرورتی برای اتیان نیست. لذا در دوران امر بین صلاة ظهر و صلاة جمعه، به جهت اجماع، قائل به حرمت مخالفت قطعی در آنجا شده‌اند. از فاضل قمی هم مانند این مسئله نقل شده است که ایشان موافقت قطعی را در مانحن‌فیه لازم نمی‌دانند.^۳

و همین‌طور نسبت به شبهات موضوعیه مرحوم صاحب حدائق قائل به عدم وجوب موافقت قطعی است. مانند دوران امر بین الإنائین المشتبهین. می‌فرماید که صحیحۀ عبدالله بن سنان «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ حَلَالٌ لَكَ أَبَدًا حَتَّى أَنْ تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بَعِيْنَهُ فَتَدَعَهُ»^۴ دلالت می‌کند بر وجوب اجتناب از حرام بعینه و چون در شبهۀ تحریمیۀ موضوعیه این حرمت بعینه نیست، بنابراین احتراز از طرفین واجب نیست؛ یعنی نه تنها حرمت مخالفت قطعی نیست بلکه وجوب موافقت قطعی هم در اینجا معنا ندارد.^۵ مرحوم میرزای قمی در قوانین در باب وجوب موافقت قطعی در شبهات حکمیه قائل به عدم الزام هستند و دلیل ایشان در تمام این موارد قبح تکلیف مجمل و قبح تأخیر بیان از وقت حاجت است. بناءً علی‌هذا در شبهات حکمیه - چه وجوبیه و چه تحریمیه - از باب قبح تکلیف به اجماع و همین‌طور از باب قبح تأخیر بیان از وقت حاجت، اتیان اطراف علم اجمالی بلا مانع خواهد بود. این کلام مرحوم میرزای قمی بود.^۶

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۹۳.

۲. کفایة الأصول، ص ۳۴۵ - ۳۴۶.

۳. القوانين المحکمة فی الأصول، ج ۳، ص ۵۹.

۴. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۳۹.

۵. الحدائق، ج ۵، ص ۲۸۰.

۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به القوانين المحکمة فی الأصول، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۴.

بیان تفصیلی راجع به فرق بین تکلیف به اجمال قبیح و غیر قبیح

حالا نمی‌خواهیم نسبت به کلام ایشان صحبت کنیم ولی بالاجمال اگر بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم، باید عرض کنیم که در قبح تکلیف بالاجمال قبح در آنجایی است که منشأ اجمال از ناحیه خود شارع باشد یعنی شارع در مقام بیان مقصر باشد، این قبیح است. چون وظیفه شارع بیان احکام است و حکم باید برای مکلف روشن و منجز باشد و چون خود مکلف عالم نیست بنابراین وظیفه شارع است که در مقام بیان کوتاهی نکند، حالا اگر شارع کوتاهی و تقصیر در مقام بیان نداشت و این مسئله به علل خارجی و به واسطه اسباب و علل خارجی پیدا شد، این دیگر تکلیف و وظیفه شارع نیست، تقصیر شارع نیست؛ اگر شارع در مقام بیان مطلب را بیان کرد و در مقام بیان ابلاغ تکلیف کرد، دیگر در اینجا تأخیر بیان از وقت حاجت هم نیست حالا بنا به عللی آن راوی چیزی را می‌فهمد و راوی دیگر چیز دیگری را می‌فهمد، به امام ارتباطی ندارد چون امام تکلیف را بیان کرده است.

خب شما می‌گویید که تکلیف به اجمال است، خب تکلیف به اجمال که اشکال ندارد و قبیح نیست. بله، تکلیف به اجمالی که آن اجمال مخلّ به اتیان تکلیف در خارج باشد قبیح است. مثل اینکه امام علیه‌السلام حکم به تیمم بر صعيد کرده است در حالی که کسی نمی‌داند معنای صعيد چیست! این قبیح است! یا اینکه حکم به تیمم بر صعيد کرده است و در آن زمان می‌دانستند ولی در زمان بعد این مسئله مجهول شد و مجهول باقی مانده بود؛ حالا کتاب از بین رفته بود، بلاغ ناتمام بود، هرچه بود باز در اینجا قبح تکلیف به اجمال بر سر جای خودش محفوظ است اما اگر امام علیه‌السلام راجع به صلاة جمعه یا صلاة ظهر جمعه روایتی را بیان کرده است و یک راوی صلاة جمعه فهمیده است و راوی دیگر صلاة ظهر فهمیده است خب این تقصیر امام نیست، و اجمال در اینجا مخلّ به تکلیف نیست، انسان دو تا نماز می‌خواند، گردنش که نمی‌شکند. قبح تکلیف به اجمال از امام صادر نمی‌شود پس نه نماز ظهر بخوان و نه جمعه را بخوان! کجا قبح در اینجا وجود دارد؟! مولا اگر به بنده‌اش یا به شخصی بگوید که زید را اکرام کن و این زید مردّد بین زید بن عمرو یا زید بن خالد باشد و دیگر این دسترسی به مولا ندارد که سؤال کند زید بن عمرو مورد نظر شماست یا زید بن خالد مورد نظر شماست، آیا هیچ کدام را اکرام نمی‌کند؟! آیا می‌گوید که چون برای من تکلیف مجهول است پس اصلاً نه این زید را اکرام می‌کنم نه آن زید را؟! تازه دو تا کشیده هم مولا در گوشش می‌زند و می‌گوید که مگر گردنت می‌شکست یکی دیگر را اکرام می‌کردی؟! یکی از اینها را که باید اکرام کنی خب یکی دیگر را هم اکرام می‌کردی، خب دیگر طوری نیست. پس در اینجا قبح تکلیف به اجمال اصلاً معنا ندارد و مخلّ نیست.

احتمال بیان به اجمال شارع در بعضی از موارد

اصلاً لعلّ اینکه شارع در بعضی از اوقات اصلاً تکلیف به اجمال بکند، اصلاً امر را مردّد بگذارد. بنده

می‌آید از مولا سؤال می‌کند که زید بن عمرو مورد نظر شماست یا زید بن خالد؟! مولا می‌گوید که بنده نمی‌گویم کدام است! خب آیا در اینجا بنده هیچ کدام را نباید اکرام کند؟! باید برود هردو را اکرام کند، مشکل ندارد. دوران امر بین محذروین که نیست که اکرام یکی مخلّ به اکرام دیگری باشد! نه، برود هردو را اکرام کند. و ثانیاً تأخیر بیان از وقت حاجت در اینجا معنا ندارد، وقت حاجت هیچ اشکالی در ترتّب تکلیف به نحو استیعاب اطراف علم اجمالی هیچ مخالفتی با او ندارد.

بیان اجمالی آرای متفاوت نسبت به مسئله علم اجمالی

و اما راجع به مسئله علم اجمالی رأی آقایان در اینجا متفاوت است، الآن به نحو اجمال یک مروری می‌کنیم تا بعد به نحو تفصیل این مسئله مورد بررسی قرار بگیرد و اطرافش مشخص بشود؛ در باب علم اجمالی عرض شد که بعضی‌ها قائل به علیت تامّه و بعضی‌ها قائل به اقتضاء شده‌اند؛ حالا قائل به علیت تامّه و اقتضاء [بودن] تفاوتی در نفس ترتّب الزام بر اتیان به اطراف علم اجمالی نمی‌کند، چون قائل به اقتضاء شدن نیز در صورت عدم مانع از جریان آن تکلیف، خب باز آن موجب برای ترتّب حکم است. **و لِقَائِلِ أَنْ يَقُولَ** که ادله موجب برائت، مانع از تنجّز تکلیف است، خب یکی از آن ادله من باب مثال استصحاب است، در استصحاب إنائین مشتبّهین استصحاب خود إناء مانع برای ترتّب علم اجمالی است، چرا؟ چون در استصحاب إناء، استصحاب طهارت سابق **هذا الإناء** می‌شود چون نجاست، نجاست لاحق است لذا استصحاب طهارت این إناء را می‌کنیم قبل از اینکه این إناء اصلاً در آن باشد. بپرسیم اگر بگویید که أحدهما خمر است و حالت سابق ندارد، ما استصحاب طهارت خود إناء را می‌کنیم و وقتی استصحاب طهارت إناء - هم استصحاب طهارت إناء در این و هم استصحاب طهارت إناء در آن - شد پس اجتناب از اینها بالا اشکال است.

اولاً در اینجا بنا بر رأی آقایان این نسبت به یکی از این دو اصل مثبت می‌شود که خب خود آنها این مسئله را قبول ندارند. بله در صورتی که فرض بر این است که نجاست بر مائین عارض شده باشد مانند بول یا دم این استصحاب در آنجا می‌آید؛ استصحاب حالت سابقه طهارت مائیت در آنجا می‌آید؛ اما اگر أحدهما خمر باشد دیگر حالت سابقه در اینجا ندارد. می‌گویند که این استصحاب مانع برای اجرای تنجّز تکلیف است.

بررسی اجمالی و رد آراء آقایان

جوابی که داده شده این است که در اجرای این استصحاب صدر و ذیل روایت استصحاب در اینجا باهم متناقضین هستند، چون صدر روایت می‌فرماید: **«لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ»** یعنی یقین سابق را به واسطه شک لاحق نقض نکن، پس ما الآن به واسطه جریان دو استصحاب یقین سابق به طهارت إنائین را به واسطه شک لاحق نجاست نقض نمی‌کنیم و وقتی نقض نکردیم حکم می‌کنیم که **هذا الإناء و هذا الإناء کلیهما طاهر**، اما وقتی که در آن روایت هست **«و إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِرٍ»** خب شما یقین آخری در

اینجا دارید؛ یقین آخر در اینجا یقین به نجاست أحد الإنائین است. صدر روایت می گوید که هردو إناء طاهر است و ذیل روایت می گوید که أحد الإناء متیقناً نجس است! **خب فما هو حدّ الجمع بینهما** اینجاست که بین خود اصول باهم تعارض می شود یعنی اجرای این استصحاب در این إناء با اجرای استصحاب در إناء دیگر تعارض می شود و این تعارض موجب می شود که استصحاب در اینجا نیاید این مسئله اول بود.

دوم اینکه ممکن است منطوق با مفهوم باهم تعارض کنند مانند ادله حجب و ادله سعه؛ در ادله سعه می گوید که «**النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا**» ادله حجب می گوید که «**مَا حَبَّبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضِعٌ عَنْهُمْ**» منطوق روایت می گوید که چون مردم در سعه **ما لا يعلمون** هستند لذا اجتناب عن الإنائین بلا اشکال است؛ **لا يعلمون هذا حرام و لا يعلمون هذا حرام**! مفهوم روایت می گوید که **الناس ليسوا في سعة** وقتی که در اینجا علم به نجاست أحد الإنائین هست پس **ليسوا في سعة** در اینجا چه می شود؟ در مانحن فیه حدیث سعه به شبهات بدویه اختصاص پیدا می کند. اما در اطراف علم اجمالی ما نمی توانیم حدیث سعه را جاری بدانیم.

و یا فرض کنید بین غایت و مغیّا در اینجا تعارض هست مثل روایات دالّ بر طهارت؛ «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ**» که «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ**» دلالت بر طهارت كل إنائین می کند اما مغیّا «**حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ**» دلالت بر نجاست أحد الإنائین می کند. **خب این هم صدر و ذیلش باهم جور در نمی آید.**

بناءً علی هذا در بحث مانعیّت از جریان علم اجمالی و وجوب احتیاط، این ادله ثلاثه ای را که ذکر کرده اند نمی تواند مانع باشد. چرا؟ به جهت اینکه اگر بخواهد این ادله ثلاثه با وجود علم اجمالی در مانحن فیه جاری بشود بین خود اصول جاریه در اینجا تعارض خواهد شد. بنابراین دیگر جایی برای جریان اصول نیست و وقتی که جریان اصول نبود، علم اجمالی ما ولو به نحو مقتضی باز در اینجا محکم خواهد بود. این صورت مسئله نسبت به افراد. حالا إن شاء الله راجع به خصوصیات دیگر بعداً صحبت می کنیم.

اصلاً من حاله هیچ مناسب نیست. دیشب یک بنده خدایی یک مشکل داشت آمد منزل تا چند ساعت بود. امروز هم جایی رفتیم یعنی ملزم بودیم. دیگر اصلاً آمدم و حال مناسب نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد